


LYRICLIT	Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 11 (38), Spring 2021 https://lyriclit.iaun.ac.ir/ ISSN: 2717-0896  20.1001.1.27170896.1400.11.38.9.1
----------	--

Analysis of the Concept of Nihilism and Narcissism in Malek ol-Sho'Ara's Poetry of Bahar

Ayat Shokati (Corresponding Author)

Assistant Professor, Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran.

Abstract

Narcissism has been known in all periods and in the literature of all nations, especially in the twentieth century, when the author's inner "I" forms the main part of the literary process. Narcissism or narcissism is not a sign of self-centeredness; Rather, it refers to the self-motivated state of mind and perception of a human being in which a person targets love instead of another. There are few poets in the poetry collection who have not shown pride and self-praise and various manifestations of this art. The present article tried to show examples of such a feeling in the poems of Malek al-Shoarai in a descriptive-analytical manner, after examining and analyzing the words narcissism and narcissism. The present study has led us to the fact that, despite the eleven different merits, it has made Bahar proud; But those boastings did not take away his humility and made him a humble, proud poet who, despite acknowledging his own arts and the emergence of my transcendent self, can find his own self and praise the arts of others.

Key Words: Psychology, Humility, Resilience, Mohammad Taghi Bahar, Narcissism.

Citation: Shokati, A. (2021). Analysis of the Concept of Nihilism and Narcissism in Malek ol-Sho'Ara's Poetry of Bahar. Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 11 (38), 36-52. Dor: 20.1001.1.27170896.1400.11.38.9.1

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Studies in Lyrical Language and Literature. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال یازدهم، شماره سی و هشت، بهار ۱۴۰۰، ص. ۳۶-۵۲

مقاله پژوهشی

تحلیل مفهوم مفاخره و خودشیفتگی در شعر ملک‌الشعرای بهار

آیت شوکتی^۱

چکیده

نارسیسیسم در تمامی دوره‌ها و در ادبیات همه ملل شناخته شده است به‌ویژه در قرن بیستم که «من» درونی نویسنده بخش اصلی فرآیند ادبی را تشکیل می‌دهد. نارسیسیسم یا خودشیفتگی نشانه خودمحوری نیست؛ بلکه دلالت بر وضع فکری و برداشت خود انگیزانه انسانی دارد که در آن، شخص خودش را به جای دیگری، هدف عشق قرار می‌دهد. در دیوان شعر کمتر شاعری است که مفاخره و ستایش از خود و جلوه‌های گوناگون این هنر متجلی نشده باشد. مقاله پیش رو می‌کوشد به شیوه توصیفی - تحلیلی، پس از بررسی و تحلیل واژه نارسیسیسم و خودشیفتگی، نمونه‌هایی از وجود چنین حس را در اشعار ملک‌الشعرای بهار نشان دهد. پژوهش حاضر ما را به این رهنمون کرد که با وجود این که یازده شایستگی متفاوت، بهار را به خودستایی برانگیخته، آن خودستایی‌ها، فروتنی را از وی نگرفته و از او یک شاعر متفاخر متواضع ساخته که با وجود اقرار بر هنرهای خود و ظهور من متعالی، می‌تواند من شخصی خود را نیز بیابد و هنرهای دیگران را نیز بستاید.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی، نارسیسیسم، محمد تقی بهار، مفاخره، فروتنی.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران، shokati81@yahoo.com

مقدمه

واژه نارسیس برآمده از اسطوره‌های کهن یونان است. «نارسیس شخصیت افسانه‌ایست مربوط به میتولوژی یونان که به جهت زیبایی خیره‌کننده‌اش شهرت فراوان دارد. نام اصلی نارسیس بئوتیون تسپی است و آورده‌اند که پدرش رودخانه‌ای سفید و مادرش یک پری به نام لیریوپ بوده است» (لغت‌نامه: ذیل نارسیس). نارسیس با زیبایی بی‌مانند خود از همه دل می‌ربود و «همه دخترانی را که عاشق او می‌شدند [و از جمله اکو] را مسخره می‌کرد. سرانجام دختران به همین دلیل از خدایان خواستند که نارسیس را تنبیه کنند و خدایان نیز کاری کردند که نارسیس، صورت خویش را در آب چشمه‌ای بدید و یک دل نه صد دل، عاشق خود شد. بر اثر همین عشق، نارسیس روز به روز ضعیف‌تر و نحیف‌تر شد، تا این که سرانجام جان سپرد. درست در همان محلی که نارسیس مرده بود، نخستین گل نرگس (نارسیس) روید. اما «اکو» که از عشق نارسیس به شدت ضعیف و ناتوان شده بود، هنگامی که خبر مرگ نارسیس را شنید، آن چنان نحیف شد که به یک اکو (انعکاس صدا) تبدیل گردید» (پلودن، ۱۳۵۱: ۲۲). ویل دورانت به نقل از پوزانیاس می‌نویسد: «نارسیس خواهر دوقلویی داشت که فوق‌العاده زیبا و شبیه وی بود. وی مُرد و یک روز نارسیس با دیدن چهره خود در آب، ابتدا به گمان اینکه خواهر خود را دیده، تسلی یافت و بعدها با وجود دریافت حقیقت، برای تسکین خاطر، به صورت خود در آب می‌نگریست. بنا بر روایت دیگر، نارسیس از اهالی ارتری واقع در اویه بود که به دست مردی به نام اپوپس کشته شد و از خون او گلی به نام نرگس روئید. مجسمه‌های زیادی به نام نارسیس ساخته شده که مشهورترین آنها، یک مجسمه ارتری در ناپل است» (دورانت، ۱۳۷۸: ۵۷). نارسیسیم (narsisism) در ادبیات فارسی عنوانی است که مظهر عشق به خود یا خویشتن دوستی می‌باشد. لغت نرجسیه در ادب عربی نیز معادل همین مفهوم است.

۱-۱- مسئله پژوهش:

هدف اصلی این پژوهش بررسی گونه‌های مفاخره در شعر ملک‌الشعرای بهار است. برای رسیدن به این هدف، پژوهش حاضر با این سؤال رو به روست که: خودشیفتگی در شعر این شاعر ستایشگر آزادی چه نمودی دارد؟

۱-۲- پیشینه تحقیق

در میان پژوهش‌های ادبی، برخی به بررسی خودشیفتگی در آثار و اندیشه شاعران و اندیشمندان پرداخته‌اند که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

محمد حسین کرمی (۱۳۸۷) در مقاله: «هم‌گونی و ناهم‌گونی فخر به فضایل اخلاقی در دیوان ابی‌طیب متنبی و افضل‌الدین خاقانی» به بررسی تطبیقی تفاخر میان این دو شاعر عرب و عجم پرداخته است. رسول چهرقانی (۱۳۸۲) در مقاله «نارسیسیم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی» گوشه‌ای دیگر از خودستایی و تفاخرات دیوان حسان العجم، خاقانی را کاویده است و در آن پس از بررسی و تعریف نارسیسیم از منظر روان‌شناسی، به ذکر نمونه‌هایی از خودستایی‌های خاقانی می‌پردازد. پونه کفایی (۱۳۹۰) موضوع رساله خود را به مطالعه نارسیسیم در اثر پل والرئ اختصاص داده است. جعفر بامدادی (۱۳۹۱) «خودستایی و دگرستیزی در شعر دوره عباسی» را محور پایان‌نامه خود قرار داده، به بررسی و ذکر نمونه‌های خودستایی و بررسی علل دگرستیزی چند شاعر عرب مانند متنبی، ابوتمام، بحتری و ابوالعلاء پرداخته است. الهه شعبانی (۱۳۹۲) در مقاله «خودستایی‌های آموزنده در اشعار ناصر خسرو» زبان فاخر شاعر تنهای یمگان را به لحاظ تفاخر بررسی کرده است. پایان‌نامه افشین کاشه (۱۳۹۳) با عنوان: «خودستایی در شعر شاعران برجسته کهن فارسی (فردوسی، ناصرخسرو، خاقانی، نظامی، سعدی و حافظ)» سیر تاریخی این مفهوم در طی چهار قرن میانی را بررسی کرده است. این

اثر میزان و شدت خودستایی و خودشیفتگی شش شاعر را بررسی نموده و چنین نتیجه‌گیری کرده که این پدیده به ترتیب در خاقانی، ناصرخسرو، نظامی، حافظ، سعدی و فردوسی از بسامدی بیشتر برخوردار است. همچنین فاطمه فرهادی‌فر (۱۳۹۴) در پایان‌نامه خود با عنوان: «تحلیل مضمونی و تصویری خودستایی و دگرستیزی در شعر فارسی از قرن چهارم تا قرن ششم»، با تمرکز بر دیوان شاعران برجسته این سه قرن به این نتیجه رسیده که شاعران از عناصر کنایه و تشبیه برای اثبات تفوق خویش بر رقیبان بهره برده و در بیان مراتب دانش و هنر خود، تشبیه‌ها و استعاره‌های بدیع با موضوع خودستایی و دگرستیزی آفریده‌اند.

همه پژوهش‌های انجام شده با محوریت شاعران عرب یا شاعران کلاسیک - آن هم تا شعر قرن ششم - صورت گرفته؛ بنابراین طرح چنین موضوعی در ادب معاصر دغدغه نویسنده مقاله است.

۲- بحث

۲-۱- عشق به خود

بدهی‌ترین و نخستین کشش انسانی، حب ذات یا عشق به خود است. این عشق یکی از مهم‌ترین و پایدارترین صفات و ویژگی‌هایی است که در آدمی پدید می‌آید و پس از تثبیت در نهاد او به مرور، جزو خصایص انسانی می‌گردد. این میل اگر تعدیل شود، ضامن حیات انسان است. اما اگر شکل افراطی به خود بگیرد، سرچشمه اختلالات روحی و نابهنجاری‌هایی خاص در زندگی آدمی می‌شود و سلامت فرد را به خطر می‌اندازد. خاستگاه پدیده عشق به خود، علم روان‌شناسی است. اریک فروم (Erich Fromm) معتقد است عشق به خود، مغایر عشق به دیگران نیست و کسانی که آن را مغایر با عشق به دیگران می‌دانند، در اشتباه محض هستند؛ چرا که اگر این فضیلت است که همسایه‌ام را مانند یک انسان دوست بدارم، این هم باید یک فضیلت باشد، نه زشت کاری که خود را دوست داشته باشم. یک عشق اصیل بیانی از باروری و دلسوزی و احترام است که حس مسئولیت و دانایی نیز از آن مستفاد می‌شود. عشق واقعی یک تأثر به معنی تحت تأثیر دیگران قرار گرفتن نیست؛ بلکه کوششی فعال برای بسط خوشبختی معشوق است که از استعداد ما برای عشق ورزیدن سرچشمه می‌گیرد (فروم، ۱۳۸۳: ۸۳-۷۶). مایستر اکهارت (Meister Eckhart) پیرامون عشق به خود مطلبی دارد که عصاره آن چنین است: «اگر تو خودت را دوست داری، دیگران را مانند خودت دوست داری. تا وقتی که دیگری را کمتر از خودت دوست داری، در دوست داشتن خودت هم موفقیت واقعی کسب نکرده‌ای» (همان، ۸۳)

۲-۲- خودباوری و ارتباط آن با خودشیفتگی

به نظر فروید (Freud) خودشیفتگی تنها خودخواهی و خودمحوری نیست، بلکه بر آن وضع فکری و برداشت خودانگیزانه انسان که در آن، شخص خودش را به جای دیگران هدف عشق قرار می‌دهد، دلالت دارد؛ البته نه بدان مفهوم که وی از مردم بیزار باشد و به کسی مهر نرزد و همه چیز را برای خودش بخواهد، بلکه عاشق خویش است. خودشیفتگی بیماری نیست؛ بلکه یکی از خصوصیات هنرمندان برتر است که در برابر دیگران از خود و هنر خود دفاع می‌کنند و نه به عنوان اینکه خودستا باشند، بلکه از حقی که وجود دارد، پشتیبانی می‌کنند. (فروم، ۱۳۶۱: ۱۴۱). نظریه فروید را بیشتر مبتنی بر هویت فردی قلمداد کرده‌اند چنانکه پس از او کسانی؛ چون: کوول (jeel kovel) و کریستوفر لاش (Christopher lasch) به ابعاد خودشیفتگی از منظر اجتماعی پرداختند.

اردوبادی خودشیفتگی را معادل خودخواهی دانسته نه خودپرستی و آن را میل بالفطره در نهاد تمام موجودات می‌داند که برای ادامه حیات لازم است. وی در تفاوت ظریف بین خودخواهی و خودپرستی، مرز باریکی تعیین می‌کند و خودپرستی را نوعی آسیب اجتماعی می‌شمارد، حال آنکه خودخواهی را محور اصلی تحرک می‌داند (ر.ک: اردوبادی، ۱۳۶۰: ۳۸-۴۰).

خودشیفتگی از دیدگاهی که مدنظر ماست یک بیماری روانی تلقی نمی‌گردد؛ بلکه نوعی خودباوری و عزت نفس است که باید در هر انسانی وجود داشته باشد تا کرامت انسانی او صیانت شود و از طرف دیگر برای پی بردن به استعدادها و امتیازات شخص و اظهارکردن آنها، لازم به نظر می‌رسد تا با تقویت این حسن، انسان به خودباوری لازم برسد و حالات روحی و روانی خاص خود را به دست آورد. پس هنرمند؛ «از راه هستی فردی در پی کسب تأیید اجتماعی است و دیگر بودن و بی نظیر بودن را سبب تأیید اجتماعی می‌داند» (اتمار، ۱۳۸۹: ۱۷۸).

آیا اگر شاعران و اندیشمندان ما صاحب امتیاز و فضیلت بوده‌اند و در جهت مثبت به مراتبی رسیده‌اند؛ همین درک کمال و نیل به امتیازات و فضیلت‌ها به خودخواهی آنها منتهی شده است؟ اگر ایشان به سحر بیان و قلم معجزه‌آسای خود افتخار کرده‌اند و از نظر روحی و معنوی به پرورش قوای درونی خود در سایه تعالیم اسلامی و قرآنی پرداخته‌اند، آیا این فخر و نازش مانع سیر و ارتقای روحی آنها شده است؟ آیا شاعران نام‌آوری چون مولانا، حافظ، عطار، ... که با جوهر کلام و اندیشه سیال خود مرزهای شرق و غرب را درنوردیده‌اند، اسیر دام خودپرستی و انانیت بوده‌اند و روح آزاد آنها از سیر در جهت کمال باز مانده است؟ و آیا ظهور چنین حالاتی در حقیقت چون عایقی سنگین مانع تجلیات روحی و قطع ارتباط انسانی آنها با دنیای خارج و هم‌نوع خود بوده و تمام عمر مست باده غرور بوده‌اند؟ یا بالعکس، اینها به مصداق جمله «خودشناسی راهی به خداشناسی است» به عزت نفس و خودباوری که برای هر انسانی لازم است، رسیده‌اند. علم روانشناسی در توصیف انسان‌های موفق می‌گوید: «انسان‌های موفق همواره در زندگی، خود را به آسانی به دیگران معرفی می‌نمایند. آنها یابندگان عشق، صفا، محبت، مهرورزی و عواطف انسانی هستند نه جویندگان عیب و انتقاد از خود یا دیگران، آنان خودپذیر هستند و خودپذیری، باور به همراه دارد و ایمان و درجه و اعتقاد انسان‌ها را غنی می‌کند؛ زیرا در نهایت به خودشکوفایی انسان منجر می‌شود» (ابوطالب احمدی، ۱۳۸۲: ۱۵۸).

کزآزی معتقد است که: «هنرمندان به گونه‌ای نمادین و ناخودآگاه، خویشتن را برتر از دیگران می‌دانند؛ زیرا توانایی شگرف و بی‌مانندی در خویش می‌یابند که دیگران به یک‌بارگی از آن بی‌بهره‌اند و آن توان آفریدن است. پس به همین سبب، هنرمندان بزرگ به‌ناچار، خودشیفته‌اند» (کزآزی، ۱۳۸۱: ۷۹).

در مقاله حاضر خودشیفتگی مرادف خودخواهی فطری که از خصوصیات ارزشمند و سازنده زندگی اجتماعی است، شمرده شده است. آنچه راجع به روحیه و زندگی شاعران مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌گیرد، در ادبیات از آن به عنوان «مفاخره» یاد می‌شود که آن هم دارای علل و انگیزه‌های مخصوص به خود است و نگارنده با بررسی و تحلیل اندیشه شعری بهار بدان می‌پردازد.

۲-۳- مفهوم خودشیفتگی از دیدگاه روانشناسی

انسان، این جهان کوچک - که دنیایی از شگفتی‌ها را در ذهن خود جای داده است - دارای حالات، روحیات، تضادها و تعارض‌هایی خاص از افکار، عقاید، بینش‌ها و... است. یکی از این پدیده‌ها مسئله خودشیفتگی است که باید در پرداختن به این موضوع با احتیاط کامل گام برداشت؛ چرا که از دیدگاه اخلاقی می‌توان درباره این مفهوم مبالغه کرد و آن را با هر امر خودخواهانه و ناپسند اشتباه گرفت.

در مورد شدت و ضعف این حس، رویکردهای متفاوتی از سوی روان‌شناسان مشاهده می‌شود. گروهی مثل فروید، این حس را با مسائل وراثتی، خانواده، مدرسه و دیگر محیط‌های پرورشی پیوند می‌زنند و علت اصلی آن را بروز عقده‌های روانی می‌دانند (ر.ک: چهرقانی، ۱۳۸۲: ۴۵) و معتقدند که چنین افرادی از دیگران به عنوان نردبان ترقی استفاده می‌کنند؛ لذا طرد چنین اشخاصی ممکن است منجر به خشم شدید، احساس حقارت و شرم و ... باشد (ر.ک: هاریسون، ۱۳۸۳: ۴۶۷). از منظر رویکرد روانکاو فروید، خودشیفتگی یک اختلال شخصیتی محسوب می‌شود که به ناامنی دوران کودکی برمی‌گردد که به صورت والا بینی کاذب جلوه‌گر می‌شود. این افراد که از شالوده‌ای محکم برای خود سالم بی‌بهره‌اند، خود کاذبی را پدید می‌آورند که به صورت متزلزل بر عقاید خود بزرگ‌بینی و غیرواقع‌بینانه در مورد شایستگی و جذابیت آنها استوار است (ر.ک: هالچین و کراس ویتبورن، ۱۳۸۶، ۲/۲۱۴-۲۱۳). ویژگی‌هایی این افراد عبارتند از: درک غیرواقع‌بینانه و کاذب از اهمیت خود (خود بزرگ‌بینی)، توقع تحسین از دیگران، انتظار از دیگران برای تحقق خواسته‌هایشان و بی‌تفاوتی به نیازهای دیگران، استثنایی دانستن خود و تصور این که هر کسی قادر به درک آنها نیست و فقط افراد بزرگ و سرشناس می‌توانند نیازهای آنها را درک کنند (ر.ک: همان: ۲۱۳-۲۱۲). چنین توهمات و چنین توقعاتی او را آسیب‌پذیر می‌سازد. چه مردم از خواسته‌های پنهانی او بی‌خبرند، از این رو در بیشتر موارد، رنجیده خاطر است، با دیگران خصومت می‌ورزد، بیشتر منزوی می‌شود، در پندارهای خود پناه می‌گیرد و از مردم ناخرسند است؛ زیرا آنان را مسئول شکست خود دانسته و دست به کارهایی غیراخلاقی مانند کینه‌جویی و بی‌اعتنایی و ... می‌زند. در حالی که عده‌ای دیگر معتقدند که خودشیفتگی در حد اعتدال برای حفظ اعتماد به نفس و صیانت ذات و کرامت انسانی هر شخصی لازم است و نه تنها نمی‌توان آن را به عنوان یک بیماری روانی معرفی کرد؛ باید در ردیف یک ویژگی شخصیتی مثبت به شمار آورد.

کارل هورنای (Karen Horney) عوامل گرایش به خودشیفتگی را در انسان سه چیز می‌داند: نخست تلاش فرد برای موفقیت بیشتر و ایجاد خصلت‌های اغراق‌آمیز درباره خویش، دوم توقع بیش از حد از جهان، سوم تقویت بنیادهای گرایش به خودشیفتگی که آسیبی فزاینده بر روابط انسانی وارد می‌کند (پاینده، ۱۳۸۰: ۳۳).

اریک فروم (Erich Fromm) معتقد است: «هر نوع شک در ارضای حسّ و وابستگی، به خودستایی (نارسیسیسم) می‌انجامد که خود جوهر رفتار نامعقول است. خودستایان تنها افکار، احساسات و نیازهای خودشان را واقعی می‌پندارند. چه تمام حواسشان متوجه خودشان است و نمی‌توانند با دنیای خارج و دیگران رابطه برقرار کنند، قادر به تجربه عینی چیزی فراسوی خویشان نیستند و همه چیز را با نگرش ذهنی خویش درک می‌کنند» (فروم، ۱۳۶۱: ۱۴۶).

روان‌شناسی از دو طریق وارد نقد ادبی می‌شود: یکی در بحث از عمل آفرینش و ابداع و دوم در مطالعه روان‌شناختی راجع به مصنفانی معین برای نشان دادن ارتباط بین مواضع و حالات ذهنی آنان و ویژگی‌های آثارشان که هر کدام از این موارد به نوبه خود ما را با دنیای فکر و اندیشه شاعر آشنا می‌کند. (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۸۲-۸۰).

۲-۴- مروری بر زندگی و شعر ملک‌الشعراى بهار

ملک‌الشعراى بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۵ش) سیاستمدار، روزنامه‌نگار، محقق، استاد دانشگاه و یکی از بزرگ‌ترین شاعران دوره مشروطه است. به دلیل گستردگی و حجم فعالیت‌های ادبی، تأثیر وی در جای‌جای نهضت مشروطه مشهود است. بهار با وجود همه تنوعی که در فرم‌های شعرش نشان داده، باید آخرین قصیده‌سرای شعر فارسی به شمار آورد. بی‌هیچ تردید از قرن هشتم به بعد کمتر قصید سرایى چون او در عرصه ادب فارسی ظهور کرده است (بهار، ۱۳۸۷: ۱۱).

بهار در سال ۱۲۶۵ هجری شمسی در مشهد دیده به جهان گشود. «پدرش محمد کاظم صبوری، ملک‌الشعراى آستان قدس رضوی و مادرش از یک خانواده گرجی بود که در دوره عباس میرزا به ایران آمده بود» (میرانصاری، ۱۳۷۷: ۳). مقدمات و ادبیات فارسی را نزد پدر آموخته، «برای تکمیل معلومات فارسی و عربی از محضر میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری بهره برد» (آرین‌پور، ۱۳۵۰: ۱۲۳). پس از فوت پدر، ملک‌الشعراى آستان قدس رضوی شد (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۳۷۳). این شاعر سیاست‌پیشه در بیست سالگی در زمره مشروطه‌طلبان درآمد و روزنامه خراسان را انتشار داد و نخستین آثار ادبی خود را در آن چاپ کرد (آژند، ۱۳۸۶: ۱۲۲).

وی شش دوره نماینده مجلس و سالها استاد دوره دکتری ادبیات دانش‌سرای عالی و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود. به سبب هواخواهی از مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان چند بار تبعید و زندانی شد. دوران زندان و تبعید، از پربرترین سالهای زندگی ادبی وی بوده است. بهار در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی، در خانه مسکونی خود در تهران زندگی را بدرود گفت. از معروف‌ترین آثار وی دیوان اشعار، سبک‌شناسی، تاریخ احزاب سیاسی، تصحیح برخی متون کهن مانند تاریخ سیستان، مجمل‌التواریخ و القصص، تاریخ بلعمی را می‌توان برشمرد.

۲-۵- نمونه‌های خودستایی در شعر بهار

۲-۵-۱- خودستایی به دانایی

از مظاهر فخرفروشی و خودستایی در اشعار شاعران دوره مشروطه، خودستایی در دانایی و فرزانی است. ملک‌الشعرا نیز به دانایی خود مباهات می‌کند و از قراین خودشیفتگی که همانا استثنایی دانستن خویش است، در کلامش نمود می‌یابد؛ بدین خاطر سجده بردن آفتاب در قبال دانایی‌اش را امری عادی و حق مسلم خود می‌پندارد:

شگفت نیست گرم آفتاب سجده برد به پیش طبع سخنگوی و خاطر دانا

(بهار، ۱۳۸۶: ۹۴)

من دانایی ضعیفم و وی بر دانا کینه‌خواه باشد

(همان: ۱۲۳۸)

به پیش نادان گر قدر من بود پنهان به پیش دانا باشد مقام من پیدا

همی نشاید گفتن که تیره شد خورشید اگر نیاید روشن به دیده اعمی

(همان: ۹۴)

در شاهد بالا تشبیه ظریف پنهانی به کار رفته است. بهار در دانایی خود را بسان خورشیدی می‌داند که نادانان چون کوری یارای دیدن نور دانایی وی را ندارند، اما این دلیلی بر تیرگی وی نتواند بود.

۲-۵-۲- خودستایی به سخن و سخنوری

همچنانکه مباهات به سخنوری، ویژگی دیرآشنای سخن شاعران است، بهار نیز از قافله عقب‌نمانده و به شکرشکنی و شیوایی سخن خود مباهات دارد و خود را در ملک سخن چون پادشاهی می‌داند که هرچه از سخن‌گویی و سخن‌دانی بهره برده، در راه آبادانی و وطنش صرف کرده است. و این دیرینه خادم وطن، قلم و سخن خویش را در راه آبادانی و رفاه سرزمینش به کار بسته است:

من که دیرینه خادم وطنم پادشاه ممالک سخنم

(همان: ۱۳۲)

این بیت یادآور سخن خاقانی است آنجا که می‌گوید:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا
در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۷)

تا شوی فارغ بهار از بازپرس ابلهان
صوم رحمان گیر و چندی در سخن امساک کن
(بهار، ۱۳۸۶: ۶۷)

بهار در کنار انتقاد از معاندان نادان خویش، توانایی خود در سخن را نیز ستوده و بسی دردناک است که مردی سخندان چون بهار به اجبار سکوت اختیار کند تا مجبور نشود که به بازپرسی ابلهان نابخرد، جواب پس دهد. همین موضوع خود گواه روشنی است که شاعر در چنین عصر دردآوری از لحاظ علمی، ادبی، هنری و فرهنگی زندگانی کرده، شعر گفته و گاهی سکوت اختیار کرده و گاهی با ابراز عقیده علیه مردم ناآگاه عصر تاخته است.

وی در جای دیگر راجع به سکوت اجباری و تلخش می‌گوید:

خام‌شی جستم که حاسد مرده پندارد مرا
وز سر رشک و حسد کمتر بیازارد مرا
زنده در گور سکوت من مگر زین بیشتر
روزگار مرده‌پرور خوار نشمارد مرا
(همان: ۱۰۱۲)

بهار، سخن خود را عین صواب، درستی و راستی می‌داند و از مخاطبانش می‌خواهد تا این سخنان را به گوش جان بشنوند و بپذیرند و از اینکه سخندانی چنین قهار است، به خود می‌بالد و خویشان را می‌ستاید:

دارم سخنانی صواب چند
بشنو سخنان صواب من
(همان: ۱۲۵۳)

وی خود را استاد مسلم سخنوری می‌داند با این حال همین اندازه توصیف و ستایش نمی‌تواند دل او را راضی کند و معتقد است که در توصیف سخنوری خود، عاجز و ناتوان است و نمی‌تواند حق سخنوری خود را بایسته و شایسته ادا کند و خدا را بر این گفته خود گواه می‌داند و علت سخنوری و علو کلام خود را در آن می‌داند که از دل خوش فطرت و نیکو تبار وی نشأت گرفته است و چون از دل برخاسته، لاجرم بر دل می‌نشیند:

من ار چه در سخن هستم مسلم
بهار اندر سخن گر داد داده ست
به وصفش عاجزم و الله اعلم
کلامش از دل بهزاد زاده ست
(همان: ۶۳۹)

۳-۵-۲- خودستایی به قدرت شاعری و سبک شعری

محمدتقی بهار یکی از شاعرانی است که در بیشتر قالب‌های شعری کلاسیک طبع آزمایی نموده و افزون بر آن، اشعار محلی، تصنیف‌ها، ترانه‌ها، مقاله‌ها و خطابه‌های سیاسی و انتقادی، مکتوبات و... به نظم و نثر از خود بر جای نهاده و همه اینها جایگاه وی را در سپهر ادبیات معاصر بسی متعالی ساخته است. بهار بر خود می‌بالد و در جایی همانند شهریار، خویشان را پادشاه شاعران و حاکم ملک سخن می‌نامد:

شاه منم قول من افسانه نیست
هیچ دمی چون دم شاهانه نیست
(همان: ۵۶۸)

وی بارها و بارها به پادشاهی خویش در ملک سخن اقرار می‌کند و در بیت بالا با بهره‌گیری از وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلن» حس شاهانه خود را تحکیم بخشیده و برای طرح غرض خود چند جانبه عمل کرده است؛ از سویی الفاظ در خور غرض کنار هم چیده و از سوی دیگر با تشبیه خود به پادشاه، ارکان خود ستایی را بنا نهاده و مهمتر از همه با کمک چنین وزنی، سخن خود را با کوبندگی و ابهت تمام بیان کرده و سخنش محکم و سنگین و گرم است.

شعر بهار زبان حال مردم و نماینده افکار و آمال توده آزادی‌خواه دوران خویش بود. او با سرودن شعر از او ضاع مملکت و امور سیاسی آن دوران انتقاد می‌کند. بهار در اوان جوانی و عنفوان شاعری مدایحی در وصف نبی اکرم (ص)، علی (ع)، امام رضا (ع)، و نیز در مدح مظفرالدین شاه سروده است (همان: ۷). وی در همه این قصاید به شاعران پرآوازه کلاسیک اقتفا کرده است. راز طبیعت، مرغ شباهنگ، بنای یادگار و کارنامه زندان در شمار اشعار جاودان این ادیب در کوران حوادث مشروطه است (آرین‌پور، ۱۳۵۰: ۴۷۷/۳). اما به اذعان بسیار کسان، قصیده پرصلابت دماوندیه از شاهکارهای ادبی و بی‌بدیل بهار است که هیچ‌گاه نقش آن از تارک ادب معاصر پارسی محو نخواهد شد. تأثیرپذیری بهار از شعر نیمایی در این قصیده - که به پیروی از قصیده ناصرخسرو سروده است - نمودی آشکار دارد. شاعر بدین مقام فخر می‌ورزد و این افتخار و غرورمندی را در شعرش بیان می‌کند، آنجا که در وصف این قصیده چنین گفته است:

بگفتم چاه‌های بهر دماوند که اندر عالمش ثانی نباشد
کرا بهتر از آن گوید، ز دینار کم از پنجاه ارزانی نباشد
(بهار، ۱۳۸۶: ۴۳۴)

در این شعر گویا میدان‌داری می‌کند و حریف می‌طلبی؛ لذا صلابت و فخامت کلامش که نشان از روحیه مبارزه‌طلبی اوست، به شعر و حتی به لحن تفاخرش، صبغه‌ای خاص بخشیده است. بهار اشعارش را بهترین شعرها می‌خواند:

کرده‌ام من به هستی‌ات اقرار گفتم در تو بهترین اشعار
(همان: ۶۹۰)

دادمش من به نوبهار بسی پند چون در شاهوار بسی
(بهار، ۱۳۸۶: ۲۳)

در لابلای اشعار بهار، اشعار اندرزی وجود دارد که موجبات فخر وی را فراهم آورده‌اند؛ اندرزهایی که در نوع خود بی‌نظیرند و مانند در شاهوار ارزنده‌اند. این اشعار که متأثر از روح والای دیانت در وجود این بزرگوار است، شاید برخاسته از منصب ملک‌الشعراى آستان قدس رضوی نیز باشد:

نیز اندرزه‌ای آذرپاد که به از آن کسی ندارد یاد
(همان: ۸۴۴)

او خود را به خوبی می‌شناخته و از توانایی‌هایش در شعر و شاعری با خبر بوده است پس هر جا که فضا را مناسب می‌دید، به ستایش این برتری و امتیاز خود اعتراف می‌کرد. یکی از نمودهای خودشیفتگی، مقایسه خود با بزرگان است. بهار خود را با سنائی غزنوی؛ شاعر پرآوازه ادب فارسی برابر دانسته، بر آنست تا آنچه را که گذر زمان کهنه کرده، باز از نو بسازد؛ از این رو زرین‌کوب وی را احیاگر بزرگ سنت‌های شاعران کهن دانسته است (ر.ک: زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۳۸۴).

پس برابر شوم سنائی را نو کنم کهنه آشنایی را
(همان: ۸۵۶)

بهار نیز به سنت رایج شعرای متقدم، ادعا دارد که شعر وی به پایایی و پویایی زبان فارسی کمک خواهد کرد. در این جهت، شعر ملک الشعرا طنین صدای اوحدی را تداعی می‌کند که می‌گفت:

از آسمان عشق تو قرآن فارسی امروز می‌کند به دل اوحدی نزول
(اوحدی، ۱۳۴۰: ۳۸۵)

این شاعر توانگر عرصه سیاست اذعان دارد که شعرش به حدی کامل، پخته، درست و پرمغز است که با گذر زمان بر آن گرد کهنگی نمی‌نشیند:

دفتری سازم از کلام دری که نگردد به قرن‌ها سپری
(بهار، ۱۳۸۶: ۸۵۶)

بهار خود را شاعری می‌داند که این هنر را در طی زمان با متابعت و پیروی از شاعران کلاسیک و ترکیب سبک‌های نو و کهن و تقلید از بزرگان شعر و ادب، به صورت طریقه‌ای مستقل و جدید در شعر پدید آورده و به این هنر خویش می‌بالد؛ این طرز مستقل چیزی نیست جز جمع و تلفیق بین سبک خراسانی و عراقی به همراه شیوه‌هایی که ارمغان فرهنگ مغرب زمین بوده است (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۷۶). بدون شک تتبع در شیوه‌های مختلف کار ساده‌ای نیست و نیازمند تسلط بر انواع ترکیبات و تعبیرات است؛ بنابراین همه این مهارتها دست‌مایه‌ای بر تفاخر بهار تواند بود:

من خود از اهل تتبع بوده‌ام	جانب تقلید ره پیموده‌ام
لیک در هر سبک دارم من سخن	پیرو موضوع باشد سبک من
سبک‌ها در طبع من ترکیب یافت	تا که طرزی مستقل ترتیب یافت

(همان: ۱۰۳)

به نظر می‌رسد کاربرد واژه «تتبع» در شعر بالا، بی‌جهت نبوده بلکه وی از روی عمد و با آگاهی از معنی آن واژه از آن بهره جسته است؛ چرا که تتبع به معنی جلد و جهد در طلب چیزی است (ر.ک: لغت‌نامه: ذیل تتبع) و از این جهت خواسته تا کوشش مستمر و بی‌وقفه خود را در ابداع سبک مخصوص خود که همانا ریختن فکر و واژه جدید در قالب کهن است، نشان دهد که خود از آن به طرز مستقل یاد کرده است:

به ویژه که در شعرم اغراق نیست	صریح است و پاکیزه و جانفزا
به لفظ ار به کس اقتفا کرده‌ام	به معنی نکردم به کس اقتفا
تنحل نکردم به شعر اندرون	نسازد به دریوزه اهل غنا
تتبع بسی کرده‌ام لاجرم	توارد اگر شد تفضل نما
بلای توارد بلایی است صعب	به یزدان گریزم من از این بلا
ببین دفتر فرخی و سروش	که مصراع‌ها نیست از هم جدا
من این‌سان توارد ندارم به شعر	که نبود مرا حافظه بی‌وفا
مرا عیب کردند در سبک نظم	که این باستانی سخن تا کجا
همم عیب کردند در کار نثر	که این شیوه تازه باری چرا
ندانند کان باستانی سخن	کلیدی است در فضل مشگل‌گشا

زبان را نگهدارد از انحطاط
ولی نثر پیشین چنان ابتر است
ازیرا به نثر نوین تاختم
گر این طرز تحریر بودی گزاف
سخن را نگهدارد از انحنا
که مقصود را کرد نتوان ادا
کز آن حاجت قوم گردد روا
نراندی بر آن هر کسی مرحبا
(بهار، ۱۳۸۶: ۳۲۶-۳۲۷)

به نظر زرین کوب «چهار خطابه» او تقلیدگونه‌ای از یک منظومه ربیعی پوشنجی است که حدود هفتصد سال پیش با همین وزن و مضمون سروده شده است. «کارنامه زندان» نیز نوعی تقلید از کارنامه بلخ سنایی و مسمط «خمریه» تقلید و تتبعی از مسمطات منوچهری است که بی‌تردید چیره‌دستی بهار در هر یک از آن تقلیدها غیرقابل انکار است (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۷۷).

۲-۵-۴- خودستایی به تعداد اشعار

وی به تعداد قطعات و غزلیات فراوانی که سروده، مباحثات می‌کند:
غزل و قطعه گفته‌ام بسیار
که رسیده است شعرها به هزار
(همان: ۸۴۴)

۲-۵-۵- خودستایی به عقل، فکر و اندیشه

در پهنه ادب پارسی، هر جا که نامی از مفاخره به اندیشه، خردورزی و تفکر به میان آید، بی‌درنگ یاد ناصر خسرو تجلی می‌یابد؛ شاعری که در سراسر آثار منظوم و منثور خود، خرد و عقل را برترین زیور خود برشمرده و این صفت را در بدخواهان و کج‌اندیشان خود نفی کرده است. با این حال، خردمندی و دانایی دست مایه فخر و مباحثات بیشتر شاعران بوده که به خاطر اندیشه‌هایشان خود را برتر دانسته و ستوده‌اند.
بهار نیز در کمال ظرافت، مهارت و نیکویی فکر و طبع خویش را به بلبل و طوطی خوش الحان تشبیه کرده است که با گفته‌هایش شکر می‌فشاند:

بلبل فکرم خوش آوایی نمود
طوطی طبعم شکر خایی نمود
(همان: ۱۰۳۲)

۲-۵-۶- خودستایی به شهرت و آوازه

میل به شهرت و محبوب بودن نزد آدمیان از ریشه‌دارترین امیال بشری است. هیچ کس نیست که در او میل به شهرت وجود نداشته باشد. همه مردمان آرزوی شناخته شدن از سوی مردم و محبوبیت میان گروه‌های مختلف جامعه را دارند. در این میان هنرمندان و افراد برجسته در هر دوره‌ای کم و بیش از این نعمت بهره مند بوده‌اند. شهرت برای شاعران نیز خواستنی بوده و هست.

بهار در یکی از سرودهایش خود را مایه فخر گیتی می‌داند و عقیده دارد شهرتش به حدی سریع در میان مردمان نفوذ کرده که راه صد ساله را به راحتی و در مدتی کوتاه پیموده و آوازه‌اش به همه جای دنیا رسیده:

من آن پیش‌سرس غنچه تازه‌ام^۲
سبک راه صد ساله پیموده‌ام
که هر جا رسیده است آوازه‌ام
به بیگانه رخسار بنموده‌ام
(همان: ۲۱)

۲-۵-۷ خودستایی به نظم و نثر

از مصادیق دیگری که می‌تواند موجب مباحثات شاعر شود، آن است که وی فقط یک شاعر نیست بلکه شاعر نویسنده‌ای است که آثار مثنورش هم ردیف و هم پایه آثار منظوم و در خور ادیبان و گویندگان است^۱:

بهار نیز به جهت داشتن نثری خوب و نظم بدیع و آگاهی از فنون شاعری، بر خود می‌بالید:

به نظم و نثر مجرد چرا نیارم فخر که تابناک‌ترند از دلایل زردشت

فنون شاعری و نثر خوب و نظم بدیع مرا به دست چو انگ‌شتر است در انگ‌شت

(همان: ۱۲۱۷)

بهار خود را احیاگر نظم و نثر دانسته و در این زمینه بر بسی از گویندگان و نویسندگان دعوی برتری دارد و معتقد است که باغ معنی به واسطه وی از طراوت و شادابی برخوردار است:

باغ معنیست آب خورده من نظم و نثر است زنده کرده من

(همان: ۸۹۸)

وی خود را پادشاه نظم و نثر می‌داند:

گرچه در نظم و نثر سلطانم تابع پادشاه ایرانم

(همان: ۸۹۸)

قرنها با ید کجا پیدا شود گوینده‌ای کو به نظم و نثر بتواند شدن همسر مرا

(همان: ۴۵۴)

مرا تو نیک شناسی که بوده‌ام یک عمر به نظم و نثر در این خانه قهرمان ادب

(همان: ۵۳۰)

۲-۵-۸ خودستایی به آزادی و آزادگی

آزادی و آزادگی از جمله فضایل اخلاقی است که همواره مایه فخر بشر در قرن‌ها و دوره‌های متمادی بوده است، و این فخر در شعر و آثار ادیبان و شاعران بیشتر از هر چیز نمود دارد. شاعران از این که به خاطر جاه و مقام دنیا، آزادگی و عزت نفس خود را حفظ کرده‌اند، بر خود می‌بالند.

بهار نیز از کل این جهان مادی دست کشیده و بی‌آنکه چشم طمع به مادیات داشته باشد، در کمال آزادی و آزادگی،

زندگی کرده و بی‌آنکه جهت دست‌یابی به مطاع دنیوی در قبال حاکمان وقت سر فرود آرد، امید به حمایت خدا دارد:

از جمله جهان طمع بریدم تا حامی من اله باشد

(همان: ۱۲۱۸)

۱. یعنی کز نظم و نثر سخته و شیوا داند گیتی که اوستای شمایم (حمیدی، ۱۳۸۸: ۷۸)

۲. نظیر چنین مباحثاتی را سعدی برای معشوقش به کار برده:

به زیورها بیاریند وقتی خوبریان را تو سیمین‌تن چنان خوبی که زیورها بیارایی (سعدی، ۱۳۸۶: ۵۹۷)

۹-۵-۲ خودستایی به ذات خویش

ز شعر قدر و بها یافتند اگر شعرا
منم که شعر ز من یافته است قدر و بها^۲
(همان: ۹۴)

گر به مصر و شام باشم یا به بغداد و دکن
ور به سوی برلن و پاریس و لندن بگذرم
وز تخارستان مرا گر دور سازد خصم دون
صیت فضلم کیسه پر سازد ز سیم و زر مرا
هست نزد ازبک و تاجیک، جاه و فر مرا
(همان: ۴۵۳)

۱۰-۵-۲ خودستایی به داشتن علوم و فنون و هنرهای مختلف:

برون ز اختصاصی که دارم به شعر
ز اصل لغات و ز اصل خطوط
ز پیدایش خاک و استارگان
ز گفتار داروین و سر حیات
ز تصنیف الحان و از صرف و نحو
ز تشریح و تاریخ و جغرافیا
(همان: ۳۲۶)

در کلام پارسی امروز شـخص اولم
سابقم در هر هنر چون ابرش تازی نژاد
به نظم و نثر دری فالق و به تازی چیر
به صرف و نحو و معانی و اشتقاق لغات
به شرق و غرب سخن‌های من به تحفه برند
ز علم سبک‌شناسی کسی نبود آگاه
نگاه کن به مقالات من که هر یک هست
وز فنون مختلف باشد بسی زیور مرا
خوار دارد لا جرم این دهر خر پرور مرا
(همان: ۴۵۴)

به پهلوی و اوستاست پهلوان ادب
جز او که باشد امروزه ترجمان ادب
کجا برند از این ملک ار مغان ادب
شد این علوم ز من شهره در جهان ادب
به فن پرورش اجتماع، جان ادب
(همان: ۵۳۱)

۱۱-۵-۲ خودستایی به آثار خود:

از آن سپس پی تصحیح نامه‌های کهن
کتاب مجمل و تاریخ سیستان هر یک
هم از جوامع عوفی و ترجمه طبری

ز کلک من به ره افتاد کاروان ادب
چو تاج گشت مکمل به بهرمان ادب
نهاد کلک من آثار جاودان ادب
(همان: ۵۳۰)

۱۲-۵-۲ فروتنی در عین خودستایی

با اینکه خودستایی در زمینه‌های مختلف موجب قلم فرسایی شاعران بوده اما شاعرانی را سراغ داریم که در عین خودستایی، گاهی جانب تواضع اختیار کرده‌اند و با وجود معرفی خود، قضاوت را بر عهده مردم گذاشته‌اند. در بررسی دقیق در سروده‌های برخی از شاعران به دو گونه شعر برمی‌خوریم: سروده‌های تفاخر آمیز و سروده‌های متواضعانه.

اما شیوهٔ ملک الشعرا بهار با شهریار و عارف متفاوت است و به گونه‌ای دیگر خضوع می‌ورزد. وی در برابر منتقدان از خود دفاع کرده و اذعان دارد که هیچ‌گاه ادعایی در شعر و ادب و دانایی نداشته، بلکه خود را فردی می‌داند که در راه علم قدم گذاشته و آموزه‌های علمی خود را در جهت بهبود وضع کشور خویش و در راستای ترقی آن به کار می‌گیرد و از آنها می‌خواهد حداقل حرمت پدر بودن او را داشته باشند. نکتهٔ جالب در اشعار بهار این است که گاهی مضامین مفاخره‌آمیز و متواضعانه در کنار هم آمده‌اند و حتی این متناقض‌نماها در یک بیت دیده می‌شود.

من نگویم ادیب و دانایم ادب آموز کشور آرایم
کم از این لاقل که من پدرم پدر پنج دختر و پسر
با چنین کس چنین جفا نکنند بی گناهیش مبتلا نکنند
(همان: ۹۰۱)

از این که بهار با این ظرافت، در عین تواضع خود را ستوده، حال بهار را متفاخر خطاب کنیم یا متواضع؟ از دیگر مواردی که دال بر تواضع بهار تواند بود، ستودن شاعران قبل از خود و یادکرد نیک از آنهاست:

کمال شیخ معزی ز فکر اوست پدید شهامت متنبی ز شعر او پیداست
جلال و رفعت گفتارهای شاهانه نشان همت فردوسی است بی‌کم و کاست
(همان: ۲۷۴)

بزرگوارا فردوسی‌ها به جای تو من یک از هزار نیارست گفت از آنچه رواست
(همان: ۲۷۵)

وقتی با شعر چنین شعری برخورد می‌کنیم در حقیقت با دو هویت روبه‌رو می‌شویم که هر دو بخشی از شخصیت پیچیدهٔ شاعر را شکل داده است. شاعر متفاخر و شاعر متواضع که شاید یکی من متعالی و آرمانی او ست و دیگر من شخصی او.

نتیجه‌گیری

مفهوم نارسایی یا خودستایی به عنوان یکی از مضامین رایج و نام‌آشنا در شعر بسیاری شاعران قابل ردیابی است. با بررسی دیوان ملک‌الشعرا بهار چنین دریافت می‌شود که وی نیز مانند بسیاری از هنرمندان، شاعران و نویسندگان از برتری هنری خود در برابر دیگران دفاع کرده و جلوه‌هایی گوناگون از مفاخره و خودستایی را به نمایش گذاشته است. وی توانایی‌ها و شایستگی‌های خود را بالاتر و برتر از دیگران دانسته و به همین دلیل به نوعی به معارضه برخاسته است. ملک‌الشعرا در یازده مورد از جمله: دانایی، سخنوری، قدرت شاعری، تعداد شعر، عقل و اندیشه، شهرت و آوازه، نظم و نثر، آزادی و آزادگی، ذات خویش، داشتن علوم و فنون و هنرهای مختلف و آثار خود، به تفاخر خویش برخاسته که در بین آنها، بسامد تفاخراتش در رابطه با هنر شاعری خود، بیش از دیگر موارد است. با وجود این قرین ساختن تواضع و تفاخر، حدت و تیزی خودستایی را به کام مردم ملایم ساخته است.

با بررسی تفاخرات بهار چنین دست می‌دهد که این خودستایی‌ها از نوعی عقده درونی آب نمی‌خورد بلکه برای اثبات خود در قبال نادانان و دشمنان کوتاه‌بین، مجبور شده از من متعالی و آرمانی خود سخن گوید و هنرها و برتری‌های برجسته خود را مطرح کند اما وقتی به من شخصی خویش برگشته، عادلانه به پای قضاوت نشسته و متواضعانه همت، شهامت و

کمال فکر فردوسی، متنی و معزی را ستوده و در قبال هنر آنها زانو زده است. از آنجا که بهار در نبرد دو من توانسته به تعادل نسبی برسد و با توجه به شرایط زمان، ضمن اقرار به توانایی‌های هنری مافوق طبیعی خود، با نگاهی روشن، چشم بر هنرهای بزرگان نبندد، گواه روشنی است بر اینکه به خطا نرویم و بر دیدگاه اردوبادی که خودشیفتگی را معادل خودخواهی دانسته نه خودپرستی، تاکید کنیم و به راستی که چنین تعبیری در مورد بهار مصداق دارد و این دو هویت بخشی از شخصیت پیچیده وی و هر هنرمند دیگر تواند بود.

پی نوشت

۱- در این باره بنگرید: تصویری از ناصر خسرو، علی دشتی، فصل شاعر خردگرای و ناصر خسرو؛ لعل بدخشان. آلیس هانیگر، فصل دانش و کنش.

۲- یادآور مصرعی از خاقانی است: نابهنگام بهارم که به دی مه شکفم (خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۵۴)

منابع

۱. آرزین پور، یحیی، (۱۳۵۰)، *از صبا تا نیما*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۲. آزند، یعقوب، (۱۳۸۶)، *تجدد ادبی در دوره مشروطه*، چاپ دوم. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۳. ابوطالب احمدی، تقی، (۱۳۸۲)، *روان شناسی خودباوری و ارتباط آن با موفقیت*، تهران: توحید.
۴. اتمار، ویس، (۱۳۸۹)، *مبانی جامعه شناسی ورزش*، ترجمه کرامت الله راسخ، تهران: نی.
۵. اردوبادی، احمد، (۱۳۶۰)، *هنر انسان بودن (جلد دوم معمای عادت، عادت عزیزی)*، قم: انتشارات هدی.
۶. اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین، (۱۳۴۰)، دیوان، گردآوری و تصحیح سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
۷. بامدادی، جعفر، (۱۳۹۱)، خودستایی و دگرستیزی در شعر دوره عباسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید مدنی

آذربایجان

۸. بهار، محمدتقی، (۱۳۸۶)، *دیوان*، تهران: نگاه.
۹. پاینده، حسین، (۱۳۸۰)، کریستوفر لث و فرهنگ خودشیفتگی، فصلنامه فلسفی ارغنون، ش ۱۸، صص ۲۴-۳۴
۱۰. پلودن، لیدی، (۱۳۵۱)، *اساطیر یونان*، ترجمه: محمدنژاد، تهران: پدیده.
۱۱. چهرقانی، رسول، (۱۳۸۲)، «نارسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی»، آموزش زبان و ادب فارسی، سال هفدهم، ش ۶۸، صص ۴۵-۵۱.
۱۲. حمیدی شیرازی، مهدی، (۱۳۸۸)، *مرگ قو*، تهران: سخن.
۱۳. خاقانی، افضل‌الدین، (۱۳۷۳) *دیوان خاقانی*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
۱۴. دورانت، ویل، (۱۳۷۸)، *تاریخ تمدن یونان باستان*، ترجمه امیر حسین آریان‌پور و دیگران، تهران: مدنی.
۱۵. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۴۶)، *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
۱۶. رادمنش، شعبانی، عطا محمد، الهه، (۱۳۹۲)، «خودستایی‌های آموزنده در اشعار ناصر خسرو قبادیانی»، پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، شماره ۲۰، دوره ۵، صص ۱-۳۴.
۱۷. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۴)، *با کاروان حله*، چاپ نهم، تهران: علمی.
۱۸. سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۶)، *کلیات سعدی*، به اهتمام محمد علی فروغی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
۱۹. فروم، اریک، (۱۳۶۱)، *انسان برای خویشتن*، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت.

۲۰. _____، (۱۳۸۳)، *بحران روان کاوی*، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت.
۲۱. فرهادی‌فر، فاطمه، (۱۳۹۴)، تحلیل مضمونی و تصویری خودستایی و دگرستیزی در شعر فارسی از قرن چهارم تا قرن ششم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز.
۲۲. کاشه، افشین، (۱۳۹۳)، خودستایی در شعر شاعران برجسته کهن فارسی (فردوسی، ناصر خسرو، خاقانی، نظامی، سعدی و حافظ)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز.
۲۳. کرمی، محمد حسین و دیگران، (۱۳۸۷)، «هم‌گونی و ناهم‌گونی فخر به فضایل اخلاقی در دیوان ابی طیب متنبی و افضل‌الدین خاقانی»، *نثر پژوهی ادب فارسی*، شماره ۲۴، صص ۱۴۵-۱۷۴.
۲۴. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۱)، *خودکم بین بر منش*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۳۵، ش ۱ و ۲.
۲۵. کفایی، پونه، (۱۳۹۰)، مطالعه نارسسیم در اثر پل والری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
۲۶. میرانصاری، علی، (۱۳۷۷)، *اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران*، ج ۲، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
۲۷. نیکو همت، احمد، (۱۳۶۱)، *زندگانی و آثار بهار*، چاپ دوم، تهران: آباد.
۲۸. هاریسون، (۱۳۸۳)، *اصول طب داخلی بیماری‌های اعصاب و روان*، ترجمه نصرالله پورافکاری، تبریز: ذوقی.
۲۹. هالچین، ریچارد پی، ویتبورن، سوزان کراس، (۱۳۸۶)، *آسیب شناسی روانی*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.

References

1. Aboutaleb Ahmadi, T., (2003), *Psychology of self-confidence and its relationship with success*, Tehran: Touhid.
2. Arinepour, Y., (1350), *From Saba to Nima*, Tehran: Jeebi Books Company.
3. Atmar, W., (2010), *Fundamentals of Sociology of Sport*, translated by Keramatullah Rasekh, Tehran: Ney.
4. Azhand, Yaghoub, (2007), *Literary Modernity in the Constitutional Period*, Second Edition. Tehran: Institute for Research and Development of Humanities.
5. Bahar, M., (2007), *Divan*, Tehran: Negah.
6. Bamdadi, J., (2012), *Arrogance and Transversal in the Poetry of the Abbasid Period*, Master Thesis, Shahid Madani University of Azerbaijan.
7. Charghani, R., (2003), "Narcissism or narcissism in Khaghani poetry", teaching Persian language and literature, seventeenth year, p. 68, pp. 45-51.
8. Dehkhoda, A., (1967), *Dictionary*, Tehran: University of Tehran.
9. Durant, Will, (1999), *History of Ancient Greek Civilization*, translated by Arianpour and others, Tehran: Madani.
10. Farhadifar, F., (2015), *Thematic and visual analysis of boasting and transgression in Persian poetry from the fourth to the sixth century*, Master Thesis, Shahid Chamran University of Ahvaz.
11. Forum, E., (1982), *Man for himself*, translated by Akbar Tabrizi, Tehran: Behjat.
12. Forum, E., (2004), *The Crisis of Psychoanalysis*, translated by Akbar Tabrizi, Tehran: Behjat.
13. Halgin, R., Whitburn, S., (2007), *Psychopathology*, translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Ravan.
14. Hamidi Shirazi, M., (2009), *Death of a Swan*, Tehran: Sokhan.
15. Harrison, (2004), *Principles of Internal Medicine of Neurological and Mental Illnesses*, translated by Nasrollah Pourafkari, Tabriz: Zoghi.
16. Kafeai, P., (2011), *The study of narcissism by Paul Valerie*, M.Sc. Thesis, Islamic Azad University, Central Tehran Branch.
17. Karami, M. et al., (2008), "Homogeneity and heterogeneity of pride in moral virtues in the Divan of Abi-Tayyib Mutnabi and Afzaluddin Khaghani", *Prose of Persian Literature*, No. 24, pp. 145-174.
18. Kasheh, A., (2014), *Boasting in the Poetry of Prominent Ancient Persian Poets (Ferdowsi, Naser Khosrow, Khaghani, Nezami, Saadi and Hafez)*, Master Thesis, Shahid Chamran University of Ahvaz.

19. Kazzazi, M., (2002), Self-Determination, Journal of the Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Volume 35, Issues 2 and 1.
20. Khaghani, A., (1994) Khaghani's Divan, by Ziauddin Sajjadi, Tehran: Zavar.
21. Miransari, A., (1998), Documents of Famous Contemporary Iranian Literature, Vol. 2, Tehran: National Archives of Iran.
22. Niko Hemmat, A., (1982), Life and Works of Spring, Second Edition, Tehran: Abad.
23. Ordobadi, A., (1981), The Art of Being Human (Volume 2 of the Riddle of Habit, Dear Habit), Qom: Hoda Publications.
24. Ouhadi Maragheh, R., (1961), Divan, compiled and corrected by Saeed Nafisi, Tehran: Amirkabir.
25. Payende, H., (2001), Christopher Lash and the Culture of Narcissism, Organon Philosophical Quarterly, Vol. 18, pp. 24-34
26. Plowden, L., (1972), Greek mythology, translated by Mohammadnejad, Tehran: Padideh.
27. Radmanesh, A. Shabani, E. (2013), "Instructive boasting in the poems of Nasser Khosrow Ghobadiani", Research Journal of Educational Literature, No. 20, Volume 5, pp. 1- 34.
28. Sa'di Shirazi, M., (2007), Saadi's generalities, by Mohammad Ali Foroughi, fourth edition, Tehran: Amirkabir.
29. Zarrinkoob, A., (1995), with the caravan of Hillah, ninth edition, Tehran: Elmi.

نحوه ارجاع به مقاله:

شوکتی، آیت (۱۴۰۰). تحلیل مفهوم مفاخره و خودشیفتگی در شعر ملک‌الشعرای بهار. مطالعات زبان و ادبیات غنایی. ۱۱ (۳۸)، ۳۶-۵۲.

Dor: 20.1001.1.27170896.1400.11.38.9.1

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Geography and Environmental Studies. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.

